

مبانی و مسائل فرانظریه سیاسی پوزیتیویستی

فرامرز تقی لو*

استادیار علوم سیاسی دانشگاه تبریز

(تاریخ دریافت: ۱۹/۱۱/۱۷ - تاریخ تصویب: ۱۹/۱۲/۱۸)

چکیده:

فرانظریه سیاسی پوزیتیویستی بر پایه اصل وحدت روشی میان علوم، فروکاست موضوعات سیاسی را به طبیعی و در نتیجه مطالعه تجربی نظم های علی حاکم بر پدیده های آنها را مورد تأکید قرار می دهد. بر این اساس، عمل سیاسی به صورت تجربی تابع نظم علی تلقی شده و فرانظریه پوزیتیویستی معطوف به تبیین و پیش بینی آن در قالب ساختار قیاسی نظریه علمی و الگوی قیاسی - قانون شناختی است. پوزیتیویسم با تأکید بر بی طرفی ارزشی و ضرورت تفکیک واقعیت - ارزش، ارزش های سیاسی را فاقد معیارهای عینیت، معناداری و علمی بودن در نظر می گیرد. بدین ترتیب، مطالعه نظم تجربی اعمال در قالب نظریه هایی همچون انتخاب عقلایی و کارکردگرایی سیستمی با پیش فرض انفعال فاعل شناسا در مقابل واقعیت و بی طرفی ارزشی نسبت به آن که معطوف به شناخت و کنترل ابزاری در قالب سیاستگزاری های کلان است، مورد تأکید قرار می گیرد. نتیجه اینکه، ضمن مفروض شدن پیروی اعمال سیاسی از عینیتی تجربی و همچنین ذهنی فرض شدن ارزش ها در قالب اصل بی طرفی ارزشی، جایگاه عینی کارگزاری اخلاقی و سیاسی در نقد، اصلاح و دگرگونی سیاسی مورد انکار قرار می گیرد.

واژگان کلیدی:

فرانظریه، پوزیتیویسم، طبیعت گرایی، بی طرفی ارزشی، کارگزاری اخلاقی - سیاسی

مقدمه: فرانظریه پوزیتیویستی و وحدت موضوعی-روشی علوم

طبیعت‌گرایی پوزیتیویستی (Naturalistic Positivism) به مثابه رویکردی جدید به دانش در مقابل عقل‌گرایی سنتی از قرن هفدهم به بعد به دنبال کشفیات جدید علمی از جانب گالیله، کپلر، نیوتن و ...، خود را در قدم اول در حوزه علوم طبیعی نشان داد. این کشفیات از آن جهت که بدون توسل به نظریه‌ها، الگوها، ایده‌ها و مفاهیم متافیزیک و سنتی و یا به عبارتی دیگر بدون اتکاء به پیش‌فرض‌های مرتبط با عقل‌گرایی سنتی صورت می‌گرفت، نشان از گسستی اساسی داشت که پایه اصلی آن بنا به تصور پیروان و حامیانش همچون فرانسیس بیکن، چیزی جز مشاهده بیطرفانه و بدون پیش‌فرض طبیعت و استقراء نظم‌های تجربی آن نبوده است (Bacon, 1905, 262). کشفیات علمی که بدین روش صورت می‌گرفت گویای توفیق و تفاوتی فاحش بود که عقل‌گرایی سنتی در طول قرن‌ها از آن عاجز بوده و یا حتی بنا به اعتقاد پیروان طبیعت‌گرایی، مانع اساسی در مقابل پیشرفت علمی بوده است. این توفیق و پیشرفت خود را بویژه در حوزه علم فیزیک نشان داد و از این رو طبیعت‌گرایی پوزیتیویستی از همان آغاز چهره‌ای فیزیکی‌الیستی به خود گرفت و تحلیل و تبیین روابط علی میان پدیده‌های طبیعت را در کانون مرکزی روش خود قرار داد. بدین ترتیب، الگوی فیزیک به عنوان نمونه‌ای از یک علم تجربی دقیق، به صورت الگویی محوری برای سایر شاخه‌های علوم تجربی اعم از طبیعی و اجتماعی مورد شناسایی قرار گرفت (Duper, 2004, 36-39). پیش‌فرض چنین محوریتی این بوده است که با توجه به پیشرفت‌های تجربی در حوزه فیزیک، سایر شاخه‌های علوم نیز در صورت پیروی از روش آن، به توفیقاتی قابل مقایسه دست خواهند یافت. علاوه بر پیش‌فرض فوق که رواج سراسری الگوی فیزیک در رویکرد طبیعت‌گرا را موجب شد، وحدت موضوعی و روشی میان علوم بر مبنای الگوی فیزیک (وحدت علمی) مبتنی بر مجموعه‌ای از مفروضات بوده است که از جمله آنها شامل این مفروضات هستند که جهان شامل نظمی تجربی، یکپارچه، منسجم و یک لایه است که مطابق با آن، وحدتی اساسی در تجربه انسانی وجود دارد. برپایه این وحدت اساسی در تجربه انسانی است که ما قادر به کسب دانش نسبت به واقعیت و ساختن نظامی از دانش درباره آن هستیم. از این رو استدلال می‌شود که ایجاد زبان علمی واحد برای همه شاخه‌های متفاوت علوم و از جمله علوم اجتماعی می‌تواند از طریق تقلیل یا فروکاستن آنها به فیزیک ایجاد شود (Delonty and Strydom, 2003, 13-14). نخستین گام در این فروکاستن را توماس هابز در «لویاتان» و به صورت تحلیل و تبیین واقعیت انسانی و اجتماعی در قالب قوانین حرکت و مطابق با الگویی فیزیکی ارائه کرد که برپایه آن نظام انسانی و اجتماعی نیز همچون طبیعت تابع قوانین علی در نظر گرفته شده است. در رویکرد طبیعت‌گرایانه هابز، استدلال عقلانی برای رهایی از شرایط

طبیعی جنگ همگانی علیه یکدیگر و گرایش به سمت استقرار دولت به مثابه قدرت فائقه ضامن امنیت و حقوق همگانی، بر مبنای اصول تجربی حرکت و قوانین علی حاکم بر طبیعت انسان ها که همواره بر صیانت نفس دلالت داشته است، مورد تبیین قرار می‌گیرد (Ibib).

جان استوارت میل در دعوت خود برای پیروی از روش های علوم طبیعی در حوزه علوم انسانی و اجتماعی، تفاوتی اصولی میان تحقیق در پدیده های طبیعی و پدیده های اجتماعی نمی‌بیند. وی با اعتقاد به وحدت روشی در سراسر علوم طبیعی، علوم اجتماعی را نیز در میان علوم طبیعی قرار می‌دهد. از نظر میل، از آنجا که رفتارهای انسانی نیز همچون همه پدیده های طبیعی، نظم علی را از خود نشان می‌دهند، موضوعی مناسب برای علم تجربی هستند. از نظر وی، پدیده ها نهایتاً تن به تبیین علی و متنبی بر استقراء خواهند داد (راین، ۱۳۸۲، ۱۵). علاوه بر استوارت میل، سنت سیمون و آگست کنت، امیل دورکهایم، تالکوت پارسونز، دیوید ایستون و رابرت دال نیز در طول قرن نوزدهم تا نیمه قرن بیستم از وحدت روشی و ضرورت پیروی از روش های تجربی علوم طبیعی در حوزه علوم اجتماعی دفاع کرده اند و مطابق با آن هر کدام نیز به ارائه الگوی خاص علم اجتماعی طبیعت‌گرایانه و پوزیتیویستی خود پرداخته اند. آگست کنت به تبعیت از سنت سیمون به عنوان یکی از نخستین حامیان وحدت روشی میان علوم طبیعی و اجتماعی که به پایه گذاری جامعه‌شناسی پوزیتیویستی اقدام کرد، وحدت روشی را بر مبنای کسب دانش تجری نسبت به «نظم های قانون وار» (Law like Empirical Regularities) و از طریق روش های علم تجربی جدید مورد حمایت قرار می‌داد. به نظر وی، پدیده های اجتماعی نیز همانند پدیده های طبیعی از قانون تبعیت می‌کنند؛ از این رو، علم جامعه‌شناسی یا فیزیک اجتماعی نیز از قوانین علی طبیعی که از کلیت و ضرورت برخوردار بوده و ناظر بر سکون و پویایی هستند، پیروی می‌کند. وظیفه جامعه‌شناسی از منظر کنت، شناخت و تبیین قوانین ثبات و تحول اجتماعی و سیاسی است که همچون قوانین فیزیک ناظر بر سکون و حرکت هستند (Mazlish, 1998, 51-55).

امیل دورکهایم در دعوت خود برای دوری از رویکردهای ملهم از فلسفه سنتی به جامعه‌شناسی و مطالعه واقعیت اجتماعی همچون یک شیئی بیرونی، ضمن پایبندی به رویکردی طبیعت‌گرایانه در علوم اجتماعی، جامعه‌شناسی علمی جدید را مستلزم وحدت روشی و پیروی از روش های علوم طبیعی می‌داند. وی می‌گوید: «قاعده ما متضمن هیچگونه طرز فکر مابعدالطبیعی (متافیزیک) و تفکر و تأمل درباره کنه موجودات نیست. آنچه مقصود از این قاعده است، این که جامعه‌شناسی حالت روانی خاص به خود گیرد که فیزیکدانان و شیمی‌دانان و علمای وظائف الاعضاء هنگامی به خود می‌گیرند که در منطقه‌ای کشف نشده از قلمرو خود قدم می‌گذارند، جامعه‌شناس باید هنگام نفوذ و ورود در عالم اجتماعی به هوش

باشد که در عالم مجهول قدم می‌گذارد. باید خود را در برابر وقایعی احساس کند که همه مردم از قوانین آنها مانند قوانین حیات پیش از تشکیل زیست‌شناسی بی‌خبرند» (دورکهایم، ۱۳۸۳-۱۳-۱۴). دورکهایم بر آن بود که مطابق با روش فوق موضوعات اجتماعی همچون دولت، خانواده، قرارداد، جرم و مسئولیت را مورد مطالعه تجربی قرار داده و قوانین ناظر بر آنها را پیدا کند. وی در تحلیل خود از خودکشی به مثابه یک واقعیت اجتماعی نیز، خودکشی را تابع قوانین کلی و عینی اجتماعی در نظر می‌گیرد، نه اینکه تابع انتخاب‌ها و احساس‌های آنی و تصادفی افراد باشد (Durkheim, 1968, 225-252).

تالکوت پارسونز در قالب کارکردگرایی ساختاری خود، نظام اجتماعی را به ارگانیک‌سازی زیست‌شناختی تشبیه می‌کند که تابع قوانین کارکردی خاص خود است. از این رو، مطالعه جامعه‌شناختی مستلزم تلاش در کسب شناخت تجربی نسبت به قوانین کارکردی است که اجزاء مختلف نظام اجتماعی از آنها پیروی می‌کند. نظم اجتماعی حاصل کارکردهایی است که ساختارهای اجتماعی از مجرای عمل افراد اعمال می‌کنند (کرایب، ۱۳۷۸، ۵۸-۶۰).

در حوزه سیاست و نظریه سیاسی علاوه بر هابز و میل، وحدت روشی مطابق با الگوی علوم طبیعی در قرن بیستم در قالب آثار دیوید ایستون، هارولد لاسول و رابرت دال پی گرفته شد. بدین ترتیب، رفتارگرایی در قالب ایده وحدت روشی علوم به مثابه الگوی فرانظریه سیاسی اثباتی قرار گرفت؛ چنانکه دیوید ایستون در کتاب خود با عنوان «نظام سیاسی» سعی بر این داشت که پژوهش در علم سیاست را در قالب رفتارگرایی و بر مبنای الگوی علوم طبیعی پیش برد (Easton, 1953). دیوید ایستون در رویکرد رفتارگرایانه خود که تحت تأثیر پوزیتیویسم اگست کنت و پوزیتیویسم منطقی حلقه وین قرار داشت، بر ضرورت توسعه یک علم سیاست طبیعت‌گرایانه تأکید می‌ورزید. نظریه سیاسی پوزیتیویستی که بدین شیوه عرضه می‌شد، در مقابل نظریه سیاسی سنتی و هنجاری قرار داده می‌شود. الگوی رفتارگرایانه در نظریه سیاسی پوزیتیویستی بر پایه دو اصل محوری در تبیین واقعیت سیاسی استوار است: اول اینکه رفتار قابل مشاهده چه در سطح فردی و چه در سطح گروهی مبنای‌ترین سطح تحلیل است و دوم اینکه امکان تبیین و آزمایش تجربی رفتار وجود دارد. بدین ترتیب هرگونه استدلال فلسفی و پیشینی درباره ماهیت بشر و جامعه مطرود تلقی می‌شود و در مقابل تحقیق مبتنی بر یافته‌های پسینی تجربی و آماری مورد حمایت قرار می‌گیرد (Ramswamy, 2003, 22-23). بر این اساس، مطالعه فرایندهای سیاسی همچون انقلاب و دگرگونی سیاسی، رفتار رأی دهی و انتخابات، رفتار قانونگذارانه، شکل‌گیری قرار داد، منافع عمومی و روابط قدرت در سطح بین‌المللی و... بر مبنای مشاهده تجربی، استقراء، تبیین و پیش‌بینی در قالب الگوی قیاسی - قانون‌شناختی (Deductive Nomological Model) صورت می‌گیرد. عمل عقلانی معطوف به نفع شخصی غالباً

به عنوان یک یافته تجربی اثبات شده در مورد طبیعت رفتار و کنش انسانی، به مثابه مفروض اساسی نظریه سیاسی پوزیتیویستی که به صورت نظریه انتخاب عقلانی صورت‌بندی می‌شود، عمل می‌کند. بدین ترتیب، تبیین و پیش‌بینی پیامدهای جمعی در عرصه سیاست با فرض تجربی ناظر بر عمل خود محورانه افراد در روابط متقابل اجتماعی و سیاسی صورت می‌گیرد. نظریه سیاسی اثباتی بیشتر ناظر بر تصمیم‌گیری فردی به مثابه منبع نتایج سیاسی جمعی است که مطابق با تعهد روش‌شناختی به مطالعه سیاست بر مبنای الگوی علوم طبیعی پیش برده می‌شود (Bueno, 1999, 269-296).

رابرت دال در کتاب «تحلیل سیاسی مدرن»، علمی بودن سیاست را مستلزم پیروی از روش علمی مشاهده، استقراء، تعمیم، طبقه‌بندی و سنجش تجربی در نظر می‌گیرد و از این روش در مقابل سایر روش‌های غیرعلمی که بیشتر مبتنی بر تحلیل هنجاری و بدون توجه به واقعیت قابل مشاهده تجربی هستند، دفاع می‌کند. وی با وجود اینکه گریز از تحلیل هنجاری را کاملاً ممکن و حتی مطلوب نمی‌داند، ولی در نهایت بر ضرورت تفکیک واقعیت تجربی و گرایش هنجاری در تحلیل سیاسی تأکید می‌ورزد (Dahl, 1963, 94-106). بدین ترتیب، علم سیاست اثباتی مطابق با ایده وحدت روشی علوم که بر وحدت مبنایی موضوع و روش در میان تمامی علوم و عدم وجود هر گونه تفاوت موضوعی و روشی تأکید می‌ورزد، پیش برده شده است. وحدت روشی در رویکرد طبیعت‌گرایی پوزیتیویستی از جهت روش تبیین همواره مبتنی بر ساختار قیاسی نظریه علمی» (Deductive Structure of scientific Theory) و پیروی از الگوی قیاسی - قانون‌شناختی یا قانون فراگیر بوده است. در قالب این الگو میان تبیین و پیش‌بینی سازگاری و تقارن منطقی برقرار می‌شود و در قالب «تقران تبیین و پیش‌بینی» صورت‌بندی می‌شود (Hempel, 1992, 23-52). بدین معنا که پس از مشاهده تجربی و استقراء امری یا توالی پیوسته میان دو واقعه همانند همه انسان‌ها در روابط اجتماعی و سیاسی پیرو نفع فردی بوده‌اند، به ارائه تعمیمی کلی به صورت نظریه یا قانون فراگیر اقدام می‌شود که مطابق با آن به صورت قیاسی هر انسانی در هر شرایط زمانی - مکانی نفع‌طلب در نظر گرفته می‌شود. بدین ترتیب، میان تبیین و پیش‌بینی نیز به صورت قیاسی سازگاری منطقی برقرار می‌شود؛ چرا که قانون فراگیر ناظر بر حال و آینده است. کارل همپل پیروی از مدل قانون فراگیر را در تبیین پدیده‌های علوم طبیعی که علوم اجتماعی را نیز جزء آن در نظر می‌گیرد، ضروری می‌داند. به نظر وی در قالب این الگو باید نشان داد که در علوم اجتماعی چگونه نیروهای علی و پیامدهای رفتاری صرفاً مبتنی بر تضاد نبوده بلکه مطابق با قانون‌های کلی که از طریق تحقیق تجربی به دست آمده و تبیین و پیش‌بینی را ممکن می‌سازند، عمل می‌کنند (Ibid also Delonty and Strydom, Loc cid,35-58). پس از مشاهده تجربی و استقراء باید در نهایت به تعمیم‌های

کلی به صورت نظریه یا قانون فراگیر دست زد و مطابق با آن به تبیین وضع موجود و آنچه در آینده اتفاق خواهد افتاد، پرداخت.

پدیده‌های اجتماعی و سیاسی همچون اعمال و رفتار فردی و جمعی و یا شیوه عملکرد ساختارها و نهادهای اجتماعی و سیاسی همانند پدیده‌های طبیعی از نظمی علی پیروی می‌کنند که در صورت یک بررسی تجربی صحیح، قوانین عمومی ناظر بر آنها قابل کشف خواهد بود. بنابراین، برای تبیین علل پدیده‌های اجتماعی و سیاسی چون انقلاب، گرایش‌های سیاسی افراد و گروه‌ها، رفتار رأی دهی و انتخاباتی، نحوه عملکرد روابط، ساختارها و نهادهای اجتماعی و سیاسی همچون بازار و دولت و ... باید در نهایت به قوانین عمومی ناظر بر آنها دست یافت و بر مبنای آن تبیین و پیش‌بینی کرد.

طبیعت گرایی و فروکاست امر انسانی به امر فیزیکی

ایده وحدت روشی و ضرورت پیروی علوم اجتماعی از روش‌های علوم طبیعی در قالب رویکرد طبیعت‌گرا، مستلزم تقلیل یا فروکاستن امر انسانی و اجتماعی به امر فیزیکی است. همانگونه که گفته شد، اصل ایده وحدت روشی در حوزه علوم طبیعی بر پایه الگو قرار دادن علم فیزیک جدید پیش برده شده است. چنانکه در سایر شاخه‌های علوم طبیعی همچون شیمی یا زیست‌شناسی نیز در نهایت سعی بر این بوده است که پدیده‌های شیمیایی یا زیست‌شناختی را به پدیده‌های فیزیکی تقلیل یا تحویل کنند. بدین معنا که فعل و انفعالات زیستی و شیمیایی را نیز در یک سطح مبنایی‌تر به روابط علی فیزیکی ربط دهند (راین، پیشین، ۲۴-۲۶). رویکرد طبیعت‌گرا در حوزه علوم اجتماعی نیز بر همین مبنا سعی در تقلیل و فروکاستن امور و وقایع انسانی و اجتماعی به روابط علی در سطح پدیده‌های فیزیکی داشته است. رفتارگرایی و کارکردگرایی در علوم اجتماعی بطور کلی و نظریه سیاسی بطور خاص، چنین تقلیلی را به صورت تبیین‌های فردگرایانه در نظریه‌های انتخاب عقلایی و تبیین‌های کل‌گرایانه در نظریه‌های کارکردگرا و سیستمی صورت می‌دهند. بدین ترتیب، تقلیل‌گرایی مستلزم تبیین اعمال و رفتار انسانی و اجتماعی در قالب قوانین علی حاکم بر فیزیک است که از عمومیت، ضرورت و جبریت برخوردار باشند (Brodbeck, 1969, 139-143, 239-244). تقلیل‌گرایی در الگوهای رفتارگرا در قدم اول به صورت تقلیل امر اجتماعی به امر روان‌شناختی و سپس به صورت تقلیل امر روان‌شناختی به فیزیولوژی و فیزیک صورت می‌پذیرد. بدین ترتیب، اعمال و رفتارهای فردی و نتایج جمعی آنها در سطح اجتماعی، در قالب قوانین علی روان‌شناختی تبیین می‌شود و سپس قوانین روان‌شناختی نیز در سطحی مبنایی‌تر به قوانین فیزیکی فروکاسته می‌شود (Ibid). علاوه بر این، تقلیل‌گرایی در الگوی رفتارگرا، مستلزم تعهد به رویکردی

طبیعت‌گرا در مورد ذهن است که در قالب آن رفتارهای انسانی بر مبنای توالی وقایع عصب‌شناختی و فرایندهای مادی در داخل مغز مورد تبیین قرار می‌گیرد. رفتارهای اجتماعی افراد و گروه‌ها و پیامدهای آنها، مطابق با قوانین علی حاکم بر عصب‌شناسی که در نهایت به قوانینی فیزیکی فرو کاسته می‌شوند، مورد تبیین و پیش‌بینی قرار داده می‌شوند (Rosenberg, 1988, 57-58).

طبیعت‌گرایی پوزیتیویستی در علوم اجتماعی در تلاش خود برای فرو کاستن امر اجتماعی به فیزیکی، از سویی در صدد ارائه پاسخی به مسأله حل ناشده دوگانگی «ذهن - بدن» و مسأله «اذهان دیگران» در واکنش به عقل‌گرایی سنتی دکارت بوده است (پایا، ۱۳۸۲، ۱۴۲). از سویی دیگر با تقلیل رفتار انسانی به قوانین فیزیک در صدد ارائه قوانین علی عام و جبری در قالب الگوی قیاسی - قانون‌شناختی تبیین بوده است. بدین ترتیب، تقلیل‌گرایی طبیعت‌گرایانه در الگوی رفتارگرایانه تبیین در علوم اجتماعی از یک سو بر آن است که «هیچ نوع حالت ذهنی، خاصه، رویداد، شیئی و احساس فراتر از هستومندهای عادی فیزیکی وجود ندارد» و از سویی دیگر «این هستومندها در علوم فیزیک قابل شناسایی هستند یا عقل سلیم آنها را فیزیکی به شمار می‌آورد» (همان، ۱۴۵). رفتارگرایی نهفته در نظریه انتخاب عقلایی، رفتارهای فردی و نتایج جمعی آنها را با تقلیل آنها به امور و وقایع روان‌شناختی و سپس تقلیل آنها به فعل و انفعالات عصب‌شناختی، در نهایت آنها را به صورتی فیزیولوژیک مورد تبیین قرار می‌دهد. علاوه بر اتکاء رفتارگرایی به تقلیل‌گرایی در نظریه انتخاب عقلایی که به صورت فردگرایانه صورت می‌گیرد؛ الگوهای کارکردگرا در نظریه‌های سیستمی نیز که به صورت کل‌گرایانه ارائه می‌شوند، امر اجتماعی را به امر فیزیکی تقلیل می‌دهند. بر این اساس، روابط سیستمی و کارکردی و فرایندهای حاکم بر آنها بر مبنای وقایع و رویدادهای فیزیک تبیین می‌شوند و به صورت روابط و فرایندهای حاکم بر یک ماشین هوشمند همچون کامپیوتر مورد تحلیل قرار داده می‌شوند. بر این اساس، حالات و وقایع بر پایه جایگاه آنها در ورودی و خروجی سیستم مورد اشاره قرار می‌گیرند. علاوه بر این، ورودی و خروجی نیز مطابق با اصطلاحاتی فیزیکی‌لیستی مورد توصیف قرار می‌گیرند (همان، ۱۵۸-۱۶۷). تبیین کارکردگرایانه در قالب طبیعت‌گرایی پوزیتیویستی، مستلزم فروکاسته شدن اجزاء، روابط، فرایندها و مکانیسم عملکرد نظام اجتماعی و سیاسی به سیستمی فیزیکی‌لیستی است که نه تنها از قوانین کارکردی بیرون از قصد و نیت افراد پیروی می‌کند؛ بلکه خود به صورتی جبری بر اعمال و رفتار افراد تأثیر می‌گذارد.

طبیعت‌گرایی پوزیتیویستی در تأکید خود بر وحدت روشی علوم بر مبنای هستی‌شناسی رئالیسم تجربی و مطابق با آن، طرد و ردّ رویکرد ایدئالیستی عقل‌گرایی سنتی مبنی بر امکان

شناخت عینی و استدلال عقلانی در مورد ارزش‌ها و اخلاق در حوزه علوم انسانی و اجتماعی، بر مفهومی از «عینیت تأکید می‌گذارد که مطابق با آن تفکیکی قطعی میان سوژه و ابژه معرفت صورت می‌گیرد. مطابق با چنین تفکیکی، شناسنده یا مشاهده‌گر تجربی به مثابه موجودی غیر درگیر و منفعل در نظر گرفته می‌شود. با تمرکز انحصاری بر عین مشاهده شونده، غالباً ادعا می‌شود که چیزی به نام سوژه مستقل یا خویشتن ذاتی وجود ندارد» (Delonty and Strydom, Loc cid, 12). بدین ترتیب، نقش و تأثیر فاعل شناسنده در جهان بیرونی مورد انکار قرار می‌گیرد، چرا که تنها نقش آن پذیرش انفعالی و انتقال مشاهدات، احساس‌ها و انطباعات تجربی در نظر گرفته می‌شود. به تبع انکار استقلال وجودی سوژه و فاعلیت علی آن در شناخت و عمل، میان واقعیت و ارزش نیز تفکیکی منطقی صورت می‌گیرد که مطابق با آن واقعیت عینی به شیوه‌ای خنثی، بیطرف و عاری از هرگونه آلودگی به ترجیحات ارزشی، فرهنگی، اجتماعی هنجاری و اخلاقی حاصل می‌آید. واقعیت عینی ناظر بر هست‌هایی تلقی می‌شود که منطقی‌تاً جدا از بایدهای ارزشی و اخلاقی هستند (Ibid, 12-15). بدین ترتیب، دعاوی ارزشی و اخلاقی به عرصه ذهنیت که قلمرو نسبی‌گرایی است رانده می‌شوند و از این رو بر بی‌طرفی ارزشی در علوم اجتماعی همانند علوم طبیعی تأکید می‌شود. علاوه بر این، مطابق با اصل تحقیق‌پذیری تجربی به مثابه معیار معناداری و علمی بودن گزاره‌ها، گزاره‌های ارزشی و اخلاقی همپای گزاره‌های متافیزیک غیرمعنادار و غیرعلمی در نظر گرفته می‌شوند. انتظار این بوده است که علم اجتماعی پوزیتیویستی مبتنی بر الگوی علوم طبیعی جدید، قادر خواهد بود که مجادلات بی‌حاصل و هرج و مرج فکری در مورد اخلاق و ارزش‌ها را پایان دهد. از این رو، گفته می‌شود که علوم اجتماعی پوزیتیویستی صلاحیت صدور احکام ارزشی را ندارد و باید تماماً از قضاوت ارزشی خودداری کند؛ چرا که «آزاد از ارزش» و «اخلاقاً بی‌طرف» است. بی‌اعتنایی نسبت به قضاوت‌های اخلاقی، شرط الزامی تحلیل علمی بر مبنای مشاهده پدیده‌های انسانی و اجتماعی تلقی شده است (اشترواس، ۱۴، ۱۳۷۳-۱۵).

در حوزه علوم اجتماعی و نظریه سیاسی، از ماکیاولی، هابز، میل، آگست کنت و دورکهایم تا دیوید ایستون، رابرت دال و هارولد لاسول همگی سعی در ارائه نظریه‌های اجتماعی و سیاسی داشته‌اند که بر اصل بی‌طرفی ارزشی به مثابه یکی از اصول محوری طبیعت‌گرایی پوزیتیویستی استوار باشد. رویکرد ماکیاولی در تحلیل تجربی ماهیت قدرت سیاسی و سازوکارهای افزایش و حفظ آن، صرفاً ناظر بر ملاحظات و مصلحت‌ها است و از این رو در مورد وسایل حصول به قدرت سیاسی، افزایش و حفظ آن چه خوب و چه بد، داوری ارزشی نمی‌کند (همان، ۲۶۳-۲۶۶). توماس هابز زمانی که به تحلیل زمینه‌های عینی قرارداد اجتماعی در طبیعت انسانی بر مبنای یافته تجربی ناظر بر صیانت نفس و گریز از جنگ می‌پردازد، سعی بر

این دارد که ضرورت خروج از وضع طبیعی جنگ همگانی و ورود به وضع مدنی مبتنی بر قرارداد اجتماعی را نه بر پایه توصیه ارزشی، بلکه بر مبنای قوانین عینی طبیعت انسانی که از ضرورت و جبریت پیروی می‌کنند، توجیه کند (هابز، ۱۳۸۰، ۱۵۶-۱۶۰). فلسفه سودا نگارانه بتهام و استوارت میل نیز مطابق با همین مبنای هابزی در تلاش است تا با فراهم آوردن ارجاع عینی برای سود و زیان به عنوان یافته‌ای تجربی و قابل اندازه‌گیری، سودانگاری را نه بر مبنای ذهنیت و ارزش‌ها، بلکه مطابق با عینیتی طبیعت‌گرایانه و تجربی استوار سازد (پالمر، ۱۲۹-۱۴۴). سیاست اثباتی در دیدگاه آگست کنت و رویکرد رفتارگرایانه در نظریه سیاسی اثباتی کسانی چون دیوید ایستون و رابرت دال نیز اصل بی‌طرفی ارزشی را به عنوان اصل راهنمای عمل خود مفروض می‌گیرند (Bueno, Loc cic, 269-290).

فلسفه اخلاق طبیعت‌گرایانه و مسأله واقعیت - ارزش

مسأله تفکیک منطقی واقعیت و ارزش و توصیه به بی‌طرفی ارزشی در رویکرد طبیعت‌گرایانه به علم اجتماعی و سیاسی، بدون پرداختن به فلسفه اخلاق طبیعت‌گرایانه روشن نخواهد شد. طبیعت‌گرایی در حوزه علوم اجتماعی و سیاسی همانگونه که مدعی وحدت روشی علوم و تقلیل امر انسانی به امر فیزیکی است، سعی در تقلیل ماهیت و محتوای اخلاق به پدیده‌های طبیعی، بدون توسل به هرگونه مفاهیم ارزش داورانه دارد (Kelly, 2004, 259). بدین معنا که بر آن است پس از تفکیک گزاره‌ها به معنادار یا علمی و بی‌معنا یا غیر علمی مطابق با معیار تحقیق‌پذیری تجربی، به تحلیل تجربه‌گرایانه ماهیت و مضمون گزاره‌های اخلاقی و ارزشی به مثابه گزاره‌هایی تحقیق‌ناپذیر و غیر علمی بپردازد. رویکرد طبیعت‌گرایانه به اخلاق در مقابل روکرد ایدئالیستی عقل‌گرایی سنتی که بر وجود مبنای عینی، عام و معقول در حوزه اخلاق تأکید می‌ورزد؛ در نهایت به ذهنی‌گرایی و نسبی‌گرایی اخلاقی منتهی است. چرا که طبیعت‌گرایی با بیرون راندن اخلاق و ارزش‌ها از حوزه معناداری علمی و به تبع آن انکار مبنای واقعی و عینی برای آنها، سعی بر این دارد که با فروکاستن آنها به امور طبیعی، صرفاً به توصیف این امر بپردازد که انسان‌ها هنگام بروز قضاوت‌های اخلاقی چه می‌کنند و علت اینکه مجموعه‌ای از ارزش‌ها را به مثابه ارزش‌های موجه می‌پذیرند، چیست (Ibid, 245-250). طبیعت‌گرایی با فروکاستن گزاره‌های ارزشی افراد در مورد خوبی و بدی، خیر و شر، فضیلت و رذیلت به احساساتی همچون شادی و غم و لذت و درد در نزد گویندگان، صرفاً به تبیین تجربه‌گرایانه علل مختلف صدور گزاره‌های ارزشی از جانب افراد می‌پردازد. از آنجایی که علل طبیعی بروز شادی و غم و لذت و درد نیز مطابق با مشاهده تجربی در مورد فرد یا مجموعه‌ای از افراد، متفاوت بوده است؛ از این‌رو، گزاره‌های ارزشی ملهم از شادی و غم و

لذت و درد نیز اموری ذهنی و نسبی در نظر گرفته می‌شوند؛ چرا که مشاهده حتی چیزی در مورد ترجیح شادی یا غم بر همدیگر به ما نمی‌گوید (هریسون، ۱۳۷۸، ۱۹۳-۲۰۲).

هر چند طبیعت‌گرایی اخلاقی از مفروضات نظریه سیاسی هابز بوده است، ولی نخستین کسی که فلسفه اخلاق طبیعت‌گرایانه را به نحو منطقی تشریح کرد، دیوید هیوم بوده است. ریشه‌های طبیعت‌گرایی اخلاقی در نظریه سودگرایانه جان استوارت میل، پوزیتیویسم منطقی و الگوهای رفتارگرایانه نیز به اندیشه هیوم بازمی‌گردد. از نظر هیوم، احکام اخلاقی که ما را به عمل توصیه یا منع می‌کنند، ریشه در امیال انسانی دارند. امیال نیز منبعث از احساسات انسان هستند که قابل صدق و کذب نیستند. از این‌رو، عقل قادر به قضاوت در مورد امیال و به تبع آن در مورد احکام اخلاقی نیست و به همان ترتیب نمی‌تواند ما را به عملی توصیه یا منع کند. امیال نه معقولند نه نامعقول و توجیه عقلانی در شأن آنها معنا ندارد. تنها کارکرد عقل توصیه به وسایلی است که ما را به اهدافی می‌رساند که امیال تعیین کرده‌اند. از نظر هیوم، در قدم اول میل است که فرد را به سمت فعل تحریک می‌کند و به دنبال آن فرد به دنبال وسایلی برای وصول به هدف می‌گردد (شهریاری، ۱۹۰-۱۹۲). علاوه بر این، مطابق با دیدگاه هیوم در مورد اخذناپذیری منطقی، «بایدها» از «هست‌ها» از آنجا که امیال و احساسات ناظر بر واقعیت تجربی یا هست‌ها هستند و از هست نیز بطور منطقی نمی‌توان «باید» را استنتاج کرد، پس به صورت معقول یا منطقی نمی‌توان امیال را صادق یا کاذب و یا خوب و بد در نظر گرفت. آنچه بطور تجربی مشاهده می‌شود این است که احکام و اعمال اخلاقی تابع امیال هستند.

طبیعت‌گرایی اخلاقی از هیوم و استوارت میل تا پوزیتیویسم منطقی حلقه وین و پیروان رفتارگرایی آنها، با فروکاستن احکام و گزاره‌های اخلاقی به عواطف و احساسات گویندگان، سعی بر این داشته است که معیار تحقیق‌پذیری تجربی را در مورد ارزش‌ها و اخلاق نیز به کار گیرد. بر این اساس، گزاره اخلاقی «راست‌گویی خوب است» در قدم اول به این گزاره تحقیق‌پذیر یعنی «اکثر مردم از راست‌گویی خوششان می‌آید» تحویل می‌شود و در قدم بعد صدق یا کذب آن مورد بررسی تجربی قرار می‌گیرد (همان، ۳۲۱). بنابراین، آنچه مورد صدق و کذب قرار می‌گیرد، امر واقع است نه ارزش‌ها، چرا که ارزش‌ها پیشاپیش به حوزه امور بی‌معنا و غیر علمی سپرده شده‌اند و از همین رو اموری ذهنی و نسبی در نظر گرفته می‌شوند. هرچند، جی.ای. مور در کتاب «مبانی اخلاق» (Moore, 1903) به نقد طبیعت‌گرایی اخلاقی می‌پردازد و همه صورت‌های آن را مستلزم مغالطه طبیعت‌گرایانه در نظر می‌گیرد و در مقابل، با ارائه نظریه شهودگرایی در مقابل طبیعت‌گرایی اخلاقی، تلاش در فراهم کردن مبنایی عینی و معقول برای اخلاقیات دارد، لکن واکنش‌های صورت گرفته در مقابل طبیعت‌گرایی اخلاقی چه اینکه شهودگرایی اخلاقی (Ethical Intuitionism) مور باشد یا ناشناخت‌گرایی جی.ای. مور، هیچکدام

قادر به گریز از ذهنی‌گرایی و نسبی‌گرایی اخلاقی نبوده‌اند (فرانکنا، ۶۷-۸۴). جی.ای. مور، تقلیل‌امر اخلاقی به امر طبیعی را به لحاظ منطقی ناممکن دانسته و آن را مغالطه طبیعت‌گرایانه می‌نامد. به نظر وی به لحاظ منطقی نمی‌توان تعریف امر «خوب» را با «آنچه من یا ما می‌پسندیم» معادل دانست؛ چرا که همواره این سؤال که «من آن را می‌پسندم ولی آیا آن خوب است؟» بی‌پاسخ می‌ماند. به نظر مور از آنجا که زبان اخلاق به زبان واقع قابل تحویل نیست، لذا احکام اخلاقی با استناد به شواهد تجربی قابل مشاهده، قابل صدق یا کذب نیست. ولی با این حال به نظر مور، روشی دیگر برای اثبات صدق یا کذب گزاره‌های اخلاقی وجود دارد که همان شهود اخلاقی است. به نظر وی، امر اخلاقی همچون خوبی یا بدی وصفی غیر طبیعت‌گرایانه است که با حواس قابل مشاهده نیست، بلکه به وسیله شهود درک می‌شود. امر ارزشی تعریف‌پذیر و دارای اجزاء نیست؛ چرا که بسیط است و تنها بواسطه شهود درک می‌شود. با این حال، مور نشان نمی‌دهد که آیا شهود قابلیت‌عام و عینی است و در هر صورت اختلاف نظر در مورد شهود خوبی و بدی میان افراد چگونه توجیه‌پذیر است (پالمر، پیشین، ۳۲۳-۳۲۵).

ناشناخت‌گرایی یا عاطفی‌گرایی اخلاقی (Ethical Non-Cognitivism) از نظر ای. جی. آیر نیز با وجود پذیرش نقد مور بر طبیعت‌گرایی اخلاقی در مورد مغالطه طبیعت‌گرایانه، در نهایت موضع خود مور در مورد شهود‌گرایی اخلاقی را نیز رد می‌کند. ناشناخت‌گرایی بر آن است که در واقع گزاره‌های اخلاقی اساساً غیر شناختی هستند و بیانگر هیچگونه شناختی و حاوی هیچ چیزی نیستند که بتوان آن را تصدیق یا تکذیب کرد؛ چرا که هیچ ویژگی بسیط و غیرقابل تحلیلی که خوب نامیده شود و از طریق شهود قابل کشف باشد وجود ندارد. گزاره واقعی «جرج دروغگو است» قابل صدق و کذب است ولی گزاره ارزشی «دروغ‌گویی بد است» اساساً بیانگر هیچ چیزی نیست و از لحاظ شناختی بی‌معنا است (همان، ۳۲۶). بدین ترتیب، طبیعت‌گرایی اخلاقی و واکنش‌های انتقادی و اصلاحی در مورد آن نیز در نهایت قادر به ارائه مبنا بی‌عینی، عام و معقول برای احکام و گزاره‌های ارزشی و اخلاقی نبوده‌اند.

تفکیک واقعیت و ارزش و تأکید بر غیر علمی و بی‌معنا بودن گزاره‌های ارزشی مطابق با معیار تحقیق‌پذیری تجربی و همزمان تلاش برای تقلیل احکام ارزشی به واقعیت‌های عینی قابل مشاهده در مورد احساسات گویندگان و همچنین تأکید بر اخذناپذیری باید از هست موجب می‌شود که رویکرد طبیعت‌گرایانه پوزیتیویستی به اخلاق با مسائل و معضلات اساسی بویژه در حوزه نظریه سیاسی که یکی از ارکان اساسی آن همواره بُعد عملی و ناظر بر ارزش‌داوری، نقد، دگرگونی و اصلاح بوده است، مواجه شود. طبیعت‌گرایی پوزیتیویستی علاوه بر اینکه هرگونه نظریه سیاسی هنجاری مبتنی بر عقل‌گرایی سستی را در ترازوی تحقیق‌پذیری تجربی بی‌معنا و غیر علمی و به تبع آن ذهنی و نسبی و صرفاً دال بر احساسات گویندگان در

نظر می‌گیرد (Germino, 1967). خود نیز عاجز از توجیه معقول ضرورت عمل و ترسیم آرمان‌ها و اهدافی است که از کاربست رویکرد طبیعت‌گرا و روش پوزیتیویستی در حوزه اجتماعی و سیاسی مورد انتظار است. طبیعت‌گرایی برای حل این معضل در حوزه نظریه سیاسی از دو راهبرد سود جسته است و در هر دو راهبرد نیز به نظر با شکست مواجه می‌شود. راهبرد اول، ناظر بر تلاش برای تقلیل ارزش‌ها به امور طبیعی و تبیین عمل اخلاقی بر مبنای قوانین علی طبیعی در قالب الگوی رفتارگرایی و سودانگاری بوده است. راهبرد دوم نیز تلاش برای تفکیک میان وسایل و اهداف یا نظریه و عمل، مطابق با اصل بی‌طرفی ارزش در تحقیق علمی است. طبیعت‌گرایی در راهبرد اول مطابق با ایده وحدت روشی علوم، امور انسانی و اجتماعی از جمله احکام اخلاقی و ارزشی صادر شده از انسان‌ها را در قدم اول به امور روان‌شناختی تقلیل می‌دهد و در قدم بعد امر روان‌شناختی را به امری فیزیولوژیک و فیزیک تحویل می‌دهد. بنابراین ذهن و انفعالات ذهن انسان به صورت عصب‌شناختی و بر مبنای قوانین علی طبیعی و مطابق با الگوی قیاسی - قانون شناختی مورد تبیین و پیش‌بینی قرار می‌گیرد. جهت‌گیری‌های عملی و گزاره‌های اخلاقی صادر شده از انسان نیز به همین ترتیب در قالب قوانینی عام، ضروری و جبری مورد تبیین قرار می‌گیرد (Kelly, Loc cid). الگوهای رفتارگرا در نظریه سیاسی پوزیتیویستی همانند نظریه انتخاب عقلایی و همچنین نظریه‌های سیاسی سود انگار که خیر و شر اخلاقی را به سود و زیان مادی تقلیل می‌دهند و محاسبه سود و زیان را نیز تابع قوانین علی و عام حاکم بر ذهن انسان در نظر می‌گیرند و به تبع آن مکانیسم رفتاری آنها را بر مبنای قوانین عصب‌شناختی حاکم بر مغز مورد تبیین قرار می‌دهند، همگی سعی بر این داشته‌اند که جهت‌گیریهای اخلاقی و عملی انسان‌ها در مورد خیر و شر را به قوانین محاسبه سود و زیان که در نهایت تابع فعل و انفعالات عصب‌شناختی در مغز است، تقلیل دهند (White, 2004, 201-). بر همین اساس، ضرورت پیروی از رویکرد طبیعت‌گرا و توجیه به کاربست روش پوزیتیویستی در شناخت علمی قوانین حاکم بر جامعه و سیاست نیز بر مبنای سودها و فواید حاصل از آن که خود تابع قوانین ذهن و در نهایت مغز تلقی می‌شود، مورد توجیه قرار می‌گیرد. چنین برداشتی از مبنای عمل اخلاقی و ارزشی ملازم با قرائتی انفعالی از سوژگی یا فاعلیت اخلاقی انسان‌ها است که در آن جایی برای آزادی و رهایی انسانی و قدرت آن برای اصلاح و دگرگونی سیاسی باقی نمی‌ماند. اعمال اخلاقی نه حاصل خواست و اراده آزادانه، بلکه تابع قوانین جبری محاسبه سود و زیان یا لذت و درد در نظر گرفته می‌شوند، قوانینی که رهایی از چنبره آنها امکان‌پذیر نیست و به تبع آن اصلاح و دگرگونی اجتماعی و سیاسی بنیادین نیز، قابل توجیه نخواهد بود (Ibid). بر این اساس، آنچه قابل توجیه است، تبیین و پیش‌بینی رفتارهای اجتماعی و سیاسی یا نتایج و پیامدهای آنها به صورت فردی و گروهی در

قالب قوانین عامی است که جهت‌گیری‌های اخلاقی افراد ناظر بر سود و زیان یا لذت و درد نیز تابع آنها است. معضل اساسی چنین رویکردی این است که علاوه بر نفی سوژگی یا فاعلیت آزاد برای انسان، وی را از هرگونه مسئولیت اخلاقی مبری می‌سازد. چرا که مسئولیت اخلاقی مستلزم فرض آزادی عمل و عدم اجبار است. در حالیکه طبیعت‌گرایی با تأکید بر تابعیت عمل انسان از قوانین طبیعی، آن را انکار می‌کند (تیلور، ۱۳۷۸، ۲۲۰-۲۲۳). علاوه بر این، مسأله اختیار و به تبع آن تصمیم‌گیری و گزینش میان مطلوبات مختلف و متعارض در میان افراد و گروه‌ها، مطابق با چنین مبنايي قابل توجه نخواهد بود.

راهبرد دوم طبیعت‌گرایی در توجیه جایگاه اخلاق و ارزش‌ها، اذعان به امکان‌ناپذیری تقلیل امر ارزشی به امر طبیعی و مسائل و معضلات آن است که در مقابل با تأکید بر تفکیک وسایل و اهداف یا نظریه و عمل بر مبنای اصل بی‌طرفی ارزشی در تحقیق علمی همراه است. اصل بی‌طرفی ارزشی با فرض تفکیک واقعیت و ارزش، واقعیت تجربی را امری واحد و قابل مشاهده همگانی و در مقابل، ارزش‌ها را چندگانه، متکثر و محل مناقشه در نظر می‌گیرد. بدین ترتیب، گفته می‌شود که واقعیت تجربی چیزی در باره ارزش‌ها و اهداف به ما نمی‌دهد. محقق یا نظریه‌پرداز باید در قدم اول ضمن تفکیک میان اهداف و ارزش‌های مطلوب خود، از واقعیت به عنوان وسیله‌ای در راستای اهداف خود بهره‌برداری کند. واقعیت واحد و ارزش‌ها چندگانه و متکثر در نظر گرفته می‌شوند و به همان ترتیب واقعیت قابل شناخت و تبیین و ارزش‌ها غیرقابل شناخت و توجیه تلقی می‌شوند. با این حال، مرز میان واقعیت و ارزش‌ها روشن در نظر گرفته می‌شود و بر همان اساس، از محقق دعوت می‌شود که در تبیین واقعیت، ارزش‌های خاص خود را دخالت ندهد (Dahl, Loc cid, 104-107). بدین ترتیب، راهبرد دوم نیز علاوه بر اینکه ارزش‌ها را عینی و عقلانی در نظر نمی‌گیرد، خود عاجز از تأکید این امر است که اگر ارزش‌ها مبنایی عینی و عقلانی ندارند، توجیه به ضرورت پیروی از رویکرد طبیعت‌گرا و روش پوزیتیویستی به مثابه یک ارزش علمی، چگونه امکان‌پذیر است (Taylor, 1978, 26-28).

طبیعت‌گرایی علاوه بر ناکامی در توجیه مبنا و ماهیت ارزش‌ها و اخلاق و ضرورت عمل اخلاقی، از آنجا که واقعیت اجتماعی را به مثابه امری طبیعی و ملازم با جبریت علی در نظر می‌گیرد، به نفی آزادی اراده و به تبع آن نفی مسئولیت اخلاقی در اصلاح و دگرگونی اجتماعی و سیاسی نیز منجر می‌شود. طبیعت‌گرایی چه اینکه از منظر هستی‌شناسی اجتماعی، واقعیت را به صورت فردگرایانه و اتمیستی در نظر گیرد یا به صورت کل‌گرایانه و در قالب نظریه‌های سیستمی و کارکردگرا، از آنجا که واقعیت اجتماعی را به روابط علی و سازکارهای طبیعی بیرون از اراده و اختیار آزادانه انسان مرتبط می‌سازد، در نهایت انسان را محکوم به جبریتی علی یا کارکردی می‌سازد که مطابق با آن، سخن گفتن از کارگزاری و مسئولیت اخلاقی انسان

در اصلاح و دگرگونی اجتماعی و سیاسی متفی است (Hornsby, 2004, 173-175). چرا که کارگزاری و مسئولیت اخلاقی زمانی معنا می‌یابد که فرض را بر اختیار و آزادی اراده انسان در گزینش، ساخت و استقرار واقعیت‌های اجتماعی در قالب روابط، ساختارها و نهادهای اجتماعی و سیاسی بگذاریم و با فرض چنین آزادی اراده‌ای است که مسئولیت اخلاقی در اصلاح و دگرگونی روابط، ساختارها و نهادهای ناعادلانه در حوزه‌های مختلف اجتماعی و سیاسی اهمیت پیدا می‌کند. به همین علت بوده است که رویکرد پوزیتیویستی به علوم اجتماعی و نظریه سیاسی، اساساً معطوف به تبیین و توصیف وضع موجود و پیش‌بینی وضعیت آینده بر مبنای روابط علی و کارکردی حاکم بر طبیعت انسان، بدون هرگونه قضاوت ارزشی درباره آن بوده است.

ارزش‌های ضمنی و نتایج عملی طبیعت‌گرایی پوزیتیویستی

با این حال، طبیعت‌گرایی در حوزه نظری اجتماعی و سیاسی در عمل و به صورت ضمنی، برخلاف مدعیات خود در مورد بی‌طرفی و جدایی واقعیت و ارزش، به تجویز اخلاقی نوعی خاص از سیاست‌گذاری و کنترل ابزارگرایانه مطابق با فرض یکنواختی سیر وقایع در طبیعت و تقارن منطقی تبیین و پیش‌بینی می‌پردازد. بر این اساس از آنجا که رفتارهای انسانی مطابق با جریان روابط علی طبیعی مورد تبیین قرار گرفته و بر مبنای فرض یکنواختی طبیعت میان تبیین رفتارهای موجود و پیش‌بینی رفتارهای آینده سازگاری منطقی برقرار می‌شود، به صورت ضمنی و در تعارض با فرض جدایی واقعیت ارزش، کنترل، مهار و پیشگیری در قالب سیاست‌گذاری‌های اجتماعی و سیاسی مورد تجویز اخلاقی قرار می‌گیرد (فی ۱۳۸۳، ۳۸-۶۲). برای مثال، با نسبت دادن ارتباط علی میان سطح توسعه و آزادی اقتصادی با توسعه سیاسی و دموکراسی، در عرضه سیاست‌گذاری کلان، سیاست‌هایی مورد توصیه قرار می‌گیرد که به کنترل ابزاری عوامل و موانع علی توسعه اقتصادی و سیاسی منتهی شود. اینگونه سیاست‌گذاری معطوف به نوعی مهندسی اجتماعی است که در صدد مهار و کنترل ابزاری عوامل و موانعی است که اهداف ارزشی خاصی را محقق سازد. طبیعت‌گرایی در حوزه نظریه سیاسی علاوه بر بی‌معنا و غیرعلمی شمردن احکام اخلاقی سیاسی مطابق با اصل تحقیق‌پذیری تجربی، تفکیک واقعیت و ارزش و تأکید بر بی‌طرفی ارزشی و همچنین ناتوانی در توجیه طبیعت‌گرایانه اخلاق، از آنجا که هرگونه آزادی اراده انسان در رهایی از چنبره قوانین طبیعی حاکم بر رفتار وی را نیز منکر می‌شود، مسئولیت اخلاقی انسان در نقد، اصلاح، دگرگونی و رهایی را زیر سؤال می‌برد. از چشم‌انداز این رویکرد، ارائه هرگونه نظریه سیاسی هنجاری و انتقادی که از مفروضات مبنایی آن به لحاظ هستی‌شناختی، آزادی اراده و مسئولیت اخلاقی انسان در

شکل‌گیری، استقرار، اصلاح و دگرگونی روابط، ساختارها و نهادهای اجتماعی و سیاسی است، بی‌معنا می‌شود (Hornsby, Loc cid).

در مقابل یک نظریه سیاسی طبیعت‌گرایانه و پوزیتیویستی چه اینکه به صورت فردگرایانه و برای مثال در قالب نظریه انتخاب عقلایی و سودگرایی، رفتارهای فردی و نتایج جمعی آن را تابع قوانین علی حاکم بر محاسبه سود و زیان در نظر گیرد و یا اینکه به صورت کل‌گرا همچون نظریه کارکردگرا و سیستمی، رفتارهای فردی را تابع نظم‌های کلی مقدم بر انتخاب آنها در نظر گیرد (Brodbeck, Loc cid, 139-142)؛ از یک سو مطابق با اصل بی‌طرفی ارزشی، تأکید بر مشاهده عینی قوانین و نظم‌های علی حاکم بر رفتارهای انسانی بدون هرگونه قضاوت ارزشی دارد؛ و از سوی دیگر اعمال و رفتارهای انسانی را در نهایت تابع قوانین عینی بیرون از اراده وی در نظر می‌گیرد. بر این اساس، مطابق با ایده وحدت روشی علوم به عنوان یکی از مفروضات اساسی طبیعت‌گرایی در علوم اجتماعی، مقاصد و دلایل اعمال به مثابه اموری انسانی به قوانین علی به مثابه اموری طبیعی فروکاسته می‌شود و به دنبال آن، تبیین علی از مقاصد و دلایل ارائه می‌شود. تبیین علی مقاصد و دلایل در قدم اول از طریق فروکاست امور انسانی به امر روان‌شناختی و در قدم بعد با تقلیل و فروکاست امر روان‌شناختی به امر فیزیولوژیک و در نهایت فیزیک صورت می‌گیرد. بدین ترتیب، دلایل و مقاصد در نهایت در قالب قوانین عصب‌شناختی که قوانین علی حاکم بر کنش‌ها و واکنش‌های طبیعی در رفتار انسانی است، مورد توجه و تبیین قرار می‌گیرند (Rosenberg, Loc cid, 27-58). طبیعت‌گرایی فردگرایانه در نظریه سیاسی هابز تا استوارت میل و طبیعت‌گرایی کل‌گرایانه در نظریه‌های سیاسی کارکردگرا و سیستمی که ملهم از رویکرد طبیعت‌گرایانه امیل دروکهایم، هربرت اسپنسر و دیوید ایستون بوده‌اند؛ از چنین الگوی تقلیل‌گرایانه‌ای در تبیین اعمال و رفتارهای اجتماعی و سیاسی سود جسته‌اند. طبیعت‌گرایی در تأکید بر تقلیل امر انسانی به امر طبیعی و تحلیل علی از مقاصد و دلایل، تأکید بر تبیین علی در قالب الگوی قیاسی - قانون‌شناختی در برابر تفسیرهای زمینه‌گرا و خاص‌گرا از اعمال و رفتار انسانی دارد. بدین ترتیب طبیعت‌گرایی مستلزم تأکید بر تبیین در مقابل تفسیر است. تبیین همواره به دنبال یافتن قوانین علی و عام حاکم بر رفتار است؛ در حالیکه تفسیر بر دلایل و مقاصد خاص و فردی تأکید می‌ورزد و به تبع آن آزادی اراده و اختیار را در اعمال انسانی مفروض می‌دارد (Bohman, 1991, 4-5).

نتیجه

با گسترش و ترویج سراسری طبیعت‌گرایی پوزیتیویستی در حوزه علوم اجتماعی بطور عام و حوزه نظریه سیاسی بطور خاص تا نیمه اول قرن بیستم میلادی، طیفی مختلف از نظریه‌های

سیاسی هنجاری و انتقادی همچون فلسفه سیاسی کلاسیک و مدرن و نظریه‌های سیاسی که شامل مفروضات متافیزیک و روش‌های تفسیری، تأویلی، دیالکتیک و انتقادی بودند، از جهت عدم التزام به اصول و معیارهای طبیعت‌گرایی پوزیتیویستی همچون اصل تحقیق‌پذیری تجربی و معیار معناداری، اصل بی‌طرفی ارزشی و جدایی واقعیت و ارزش، اصل فروکاست امر انسانی به طبیعی و درنهایت اصل پیروی از الگوی قیاسی - قانون‌شناختی در تبیین علی‌اعمال و رفتار انسانی، مورد طرد و نفی قرار گرفته و به مثابه نظریه‌هایی بی‌معنا و غیر علمی قلمداد شدند (Germino, Loc cid, 67-82, also Coban, 1953, 335). طبیعت‌گرایی پوزیتیویستی با توسل به برداشتی خام از واقع‌گرایی تجربی که بر مشاهده حسی امور و توالی پدیدارهای تجربی استوار است و با تحمیل معیارهای فوق در مورد علمی بودن در حوزه علوم اجتماعی، از یک سو واقعیت و عینیت گزاره‌های اخلاقی و سیاسی را منکر می‌شود و از سوی دیگر آزادی اراده انسانی را نفی می‌کند. انکار عینیت اخلاق و آزادی اراده انسان، در عمل منجر به افول سراسری نظریه‌های سیاسی هنجاری، انتقادی، تفسیری و دیالکتیک شد. تنها با زیر سؤال رفتن اصول و مفروضات هستی‌شناختی، معرفت‌شناختی و روش‌شناختی طبیعت‌گرایی پوزیتیویستی بویژه در نیمه دوم قرن بیستم بوده است که طیفی متنوع از نظریه‌های سیاسی با اصول و مفروضات هستی - معرفت - روش‌شناختی مختلف مجال ظهور پیدا کرده و یا بحث‌های فرانظری اساسی در مورد ضرورت باز ساختاربندهی نظریه سیاسی با توجه به مؤلفه‌های مختلف تجربی، تفسیری، هنجاری، انتقادی و دیالکتیک آن و همچنین فرا رفتن از تقابل‌های مرسوم میان طبیعت‌گرایی و ضد طبیعت‌گرایی مطرح شده است (Bernstein, 1979, xi-xxvi).

منابع و مأخذ:

الف. فارسی:

۱. اشتراوس، لئو، (۱۳۷۳)، فلسفه سیاسی چیست، ترجمه فرهنگ رجایی، تهران: انتشارات علمی - فرهنگی.
۲. پاپا، علی، فلسفه تحلیلی: مسائل و چشم‌اندازها، تهران: نشر طرح نو.
۳. پالمر، مایکل، مسائل اخلاقی، ترجمه علی‌رضا آل‌بویه، تهران: پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی.
۴. تیلور، ریچارد، (۱۳۷۸)، جبرگرایی اخلاقی در فلسفه اخلاق، برگرفته از دایرةالمعارف فلسفه، ویراسته پل ادواردز، تهران: نشر تبیان.
۵. دورکهایم، امیل، (۱۳۸۳)، قواعد روش جامعه‌شناسی، ترجمه علی‌محمد کاردان، تهران: انتشارات دانشگاه تهران.
۶. رابین، آلن، (۱۳۸۲)، فلسفه علوم اجتماعی، ترجمه عبدالکریم سروش، تهران: نشر صراط، چاپ سوم.
۷. شهریاری، حمید، فلسفه اخلاق در تفکر غرب (از دیدگاه السدیدریمک اینتایر)، تهران: انتشارات سمت.
۸. فرانکنا، دلبیو.جی، مغالطه طبیعت‌گرایی در نظریه‌های فلسفه اخلاق، ویراسته فیلیپاوت، ترجمه حسین کاجی، تهران: نشر روزنه.
۹. فی، برایان، (۱۳۸۳)، نظریه اجتماعی و عمل سیاسی، ترجمه محمد زارع، تهران: انتشارات روزنامه ایران.
۱۰. کرایب، ین، (۱۳۷۸)، نظریه اجتماعی مدرن: از پارسونز تا هابرماس، ترجمه عباس مخیر، تهران: نشر آگه.

۱۱. هابز، تامس، لویاتان، (۱۳۸۰)، ترجمه حسین بشیریه، تهران: نشر نی.
۱۲. هریسون، جانانان، (۱۳۷۸)، **ذهنی‌گروی اخلاقی در فلسفه اخلاق**؛ برگرفته از دایره‌المعارف فلسفه، ویراسته پل ادواردز، ترجمه انشاءالله رحمتی، تهران: انتشارات تبیان.

ب. خارجی:

1. Bacon, Francis, (1905), **Novum Organum**, Edited in Philosophical works of Francis Bacon, Routledge,
2. Bueno de Mesquita, (1999), **The Origins of Positive Political Theory**, Annual Reviews of Political Science, No 2.
3. Brodbeck May, (1969), **Readings in the Philosophy of Social Sciences**, Edited by May Brodbeck, University of Minnesota,
4. Bohman James, (1991), **New Philosophy of Social Science; Problems of Indeterminary**, Polity press.
5. Bernstein Richard. J. (1979), **The Restructuring of Social and Political Theory**, Methuen.
6. Cobban Alfred, (1953), **The Decline of Political Theory**, Political Science Quarterly, Septamber.
7. Dahl Robert A. (1963), **Modern Political Analysis**, Foundations of Modern Political Science Series, Yale University.
8. Delonty, Gerard and Strydom, Piet. (2003), **Philosophies of Social Science; The Classic and Contemporary Readings**, Open University Press.
9. Duper, John, (2004), **The Mirade of Monism**, Edited in, Naturalism in Question, by Mario De Caro and David Macarthur, Harvard University Press.
10. Durkheim Emile, (1968), **Social Facts, Edited in Redings in The Philosophy of Social science**, by May Brodbeck, University of Minnesota.
11. Easton, David, (1953), **The Political System**. New York: Knoff.
12. Germino Dante, (1967), **Beyond Ideology: The Revival of Political Theory**, university of chikago press.
13. Hempel Carl G, (1992), **The Function of Genral Laws in History**, Edited in, Readings in the Philosophy of Social Science, by Micheol Martin and Lee McIntyre, Massachusetts Institute of Technology.
14. Hempel Carl G, (2003), **Concept and Theory in Social Science**, Edited in Philosophies of Sociae Science; The Classic and contemporary Readings, by Gerard Delanty and Piet Strydom, Open University Press.
15. Hornsby Jennifer, (2004), **Agency and Alination**, Edited in Naturalism in Question, by Mario De Caro and David Mcarthur, Harvard University Press.
16. Kelly Erin, (2004), **I Against Naturalism In Ethics**, Edited in Naturalism in Question, by Morio De caro and David Mcarthur, Harvard University Press.
17. Mazlish Bruce, (1998), **The Uncertain Sciences**, Yale University Press.
18. Moore G.E. (1903), **Principa Ethica**, Cambridge University press.
19. Ramaswamy Sushia, (2003), **Political theory: Ideas and Concepts**, Macmillan.
20. Rosenberg Alexander, (1988), **Philosophy of Social Science**, Oxford: Clarendon press.
21. Taylor Charles, (1978), **Neutrality in Political Science**, Edited in Philosophy, Politics and Society, by Peter Laslet and W.g Runciman, Basil Blackwell, Oxford.
22. White Stephen L, (2004), **Subjectivity and Agential Perspective**, Edited in Naturalism in question, by Mario De Caro and David Macarthur, Harvard University Press.